

Comparative Study of the Concept of Aesthetics in Sustainable Architecture and Visual Arts with Emphasis on Environmental Aesthetics Theory (Case Study: Mellat Cineplex Gallery Campus)

1. Mohammad Piry Ardakani^{✉*}: MA, Department of Art, Faculty of Fine Arts, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Abbas Moataghedi[✉]: MA, Department of Visual Communication, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran

*Corresponding Author's Email Address: Mohammad_piry1366@yahoo.com

How to Cite: Piry Ardakani, M., & Moataghedi, A. (2025). Comparative Study of the Concept of Aesthetics in Sustainable Architecture and Visual Arts with Emphasis on Environmental Aesthetics Theory (Case Study: Mellat Cineplex Gallery Campus). *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 3(2), 1-19.

Abstract:

The understanding of beauty in architecture and the visual arts has, in recent centuries, moved away from formalist approaches and shifted toward an experiential, contextual, and environmental perspective. Within this shift, environmental aesthetics theory has emerged as an interdisciplinary framework that enables the simultaneous analysis of visual, sensory, cultural, and ecological elements in the perception of beauty. This article aims to examine the intersection between the principles of environmental aesthetics and sustainable design through a comparative analysis of sustainable architecture and contemporary visual arts, with emphasis on the case study of Mellat Cineplex Gallery Campus. The primary objective of the study is to elucidate how the principles of environmental aesthetics are reflected in three levels—visual structure, meaning, and environmental experience—within sustainable architecture. The article also demonstrates how integrating the viewpoints of Rudolf Arnheim (structural perception) and Karl Groos (contextual aesthetics) can provide a theoretical foundation for designing sustainable spaces with cultural identity. The research employs a qualitative and analytical method with a comparative approach, utilizing the case study of the Mellat Campus architectural project to examine the alignment between theoretical propositions and their concrete manifestation. The findings indicate that sustainable architecture is achieved when the perceptual experience of the audience, the formal structure of the space, and its connection with cultural and environmental context are designed in an integrated manner. In the Mellat Campus, the unity among form, function, sensory experience, and interaction with the urban and natural fabric realizes a concrete embodiment of environmental aesthetics theory.

Keywords: Environmental aesthetics, sustainable architecture, visual arts, Rudolf Arnheim, Karl Groos.

Received: 06 April 2025

Revised: 27 July 2025

Accepted: 04 August 2025

Published: 19 September 2025



Copyright: © 2025 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

مطالعه تطبیقی مفهوم زیبایی شناسی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی با تأکید بر نظریه زیباشناسی محیطی (مطالعه موردی پردیس سینماگالری ملت)

۱. محمد پیری اردکانی*^{id}: کارشناس ارشد، گروه هنر، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. عباس معتقدی^{id}: کارشناس ارشد، گروه ارتباط تصویری، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: Mohammad_piry1366@yahoo.com

نحوه استناددهی: پیری اردکانی، محمد، و معتقدی، عباس. (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی مفهوم زیبایی شناسی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی با تأکید بر نظریه زیباشناسی محیطی (مطالعه موردی پردیس سینماگالری ملت). تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۳(۲)، ۱۹-۱.

چکیده

درک زیبایی در معماری و هنرهای تجسمی طی قرون اخیر از رویکردهای فرمالیستی فاصله گرفته و به سوی نگاهی تجربه محور، زمینه گرا و محیطی سوق یافته است. در این میان، نظریه زیبایی شناسی محیطی به عنوان چارچوبی میان رشته ای، امکان تحلیل هم زمان عناصر بصری، حسی، فرهنگی و زیست محیطی را در فهم زیبایی فراهم می کند. این مقاله با هدف بررسی تقاطع میان اصول زیبایی شناسی محیطی و طراحی پایدار، به تحلیل تطبیقی معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر با تأکید بر نمونه موردی پردیس سینماگالری ملت می پردازد. هدف اصلی پژوهش، تبیین چگونگی بازتاب اصول زیبایی شناسی محیطی در سه سطح ساختار بصری، معنا و تجربه زیست محیطی در معماری پایدار است. همچنین نشان داده می شود که چگونه تلفیق دیدگاه های رودلف آرنهیم (ادراک ساختاری) و کارل گروسر (زیبایی شناسی زمینه مند)، می تواند مبنای نظری طراحی فضاهایی پایدار با هویت فرهنگی قرار گیرد. پژوهش به روش کیفی و تحلیلی، با رویکرد تطبیقی انجام شده و از تحلیل موردی پروژه معماری پردیس ملت برای بررسی تطابق نظریه با مصادق عینی بهره گرفته است. یافته ها نشان می دهد که معماری پایدار موفق زمانی تحقق می یابد که تجربه ادراکی مخاطب، ساختار فرمی فضا، و پیوند آن با زمینه فرهنگی و زیست محیطی در قالبی یکپارچه طراحی شود. در پردیس ملت، وحدت میان فرم، عملکرد، تجربه حسی، و تعامل با بافت شهری و طبیعی، نمود عینی نظریه زیبایی شناسی محیطی را محقق کرده است.

کلیدواژگان: زیبایی شناسی محیطی، معماری پایدار، هنرهای تجسمی، رودلف آرنهیم، کارل گروسر.

تاریخ دریافت: ۱۷ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۵ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ انتشار: ۲۸ شهریور ۱۴۰۴



مقدمه

زیبایی‌شناسی، به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین شاخه‌های فلسفه هنر، همواره در کانون توجه متفکران، معماران، هنرمندان و نظریه‌پردازان قرار داشته است. درک و ادراک زیبایی، نه‌تنها در ابعاد ذهنی و روان‌شناختی انسان تأثیرگذار است، بلکه در شکل‌گیری و تکوین آثار هنری و معماری نیز نقشی اساسی ایفا می‌کند. با ورود به قرن بیست‌ویکم و مواجهه با بحران‌های گسترده زیست‌محیطی، ضرورت بازاندیشی در اصول طراحی و تولید هنری به‌ویژه از منظر پایداری، اهمیتی دوچندان یافته است. در این میان، تلفیق دو حوزه «زیبایی‌شناسی» و «پایداری» در قالب مفاهیمی چون زیبایی‌شناسی محیطی، می‌تواند افق‌های نوینی را در تحلیل و تفسیر تولیدات هنری و معماری بگشاید. در دهه‌های اخیر، «نظریه زیبایی‌شناسی محیطی» به‌عنوان یک رویکرد نوین، بر فهم زیبایی در بسترهای طبیعی و مصنوع تمرکز دارد و تلاش می‌کند تعامل انسان با محیط‌زیست را نه‌فقط از منظر اکولوژیکی، بلکه با تکیه بر ادراکات زیبایی‌شناختی و معنایی بازتعریف کند. این رویکرد، بر خلاف سنت کلاسیک زیبایی‌شناسی که عمدتاً به فرم، تقارن و هارمونی بصری محدود می‌شد، بر تجربه‌ی جامع ادراکی، رابطه‌ی بین فرد و مکان، و همچنین معناهای درونی محیط تأکید دارد. از این رو، زیبایی‌شناسی محیطی بستری نظری فراهم می‌سازد که از خلال آن بتوان معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر را در پرتو مفاهیم گسترده‌تری چون حس مکان، تعامل حسی، و آگاهی زیست‌محیطی تحلیل کرد. معماری پایدار به‌عنوان یکی از رویکردهای مهم در طراحی معاصر، سعی در پاسخ‌گویی به نیازهای نسل حاضر بدون به خطر انداختن توانایی‌های نسل‌های آینده دارد. این رویکرد علاوه‌بر توجه به مصرف بهینه منابع، کاهش آلودگی و استفاده از مصالح بومی، به یکپارچگی فرم، عملکرد و معنا در تعامل با محیط نیز تأکید می‌کند. از سوی دیگر، هنرهای تجسمی، به‌ویژه در اشکال معاصر خود نظیر هنر محیطی، هنر مفهومی و هنر اکولوژیک، نیز نسبت به مسائل زیست‌محیطی واکنش نشان داده و تلاش کرده‌اند از مسیرهای متفاوت به بیان نگرانی‌های انسان امروز نسبت به محیط پیرامونی بپردازند. در این میان، زیبایی‌شناسی به‌مثابه پلی ارتباطی می‌تواند میان این دو حوزه، یعنی معماری و هنرهای تجسمی، پیوند برقرار کرده و امکان مطالعه تطبیقی آن‌ها را فراهم آورد. با توجه به اهمیت روزافزون دغدغه‌های زیست‌محیطی و نیاز به بازتعریف مفاهیم سنتی زیبایی، تحلیل تطبیقی میان معماری پایدار و هنرهای تجسمی از منظر زیبایی‌شناسی محیطی، می‌تواند زمینه‌ای برای شناخت عمیق‌تر رابطه میان فرم، معنا، محیط و ادراک فراهم آورد. چنین تحلیلی نه‌تنها به درک بهتر نقش زیبایی در ایجاد ارتباط عاطفی و شناختی میان انسان و محیط می‌انجامد، بلکه می‌تواند راهکارهایی عملی برای طراحی معنادار و همسو با ارزش‌های پایداری ارائه کند. سؤالاتی از این دست که:

۱- زیبایی در معماری پایدار چگونه تعریف و ادراک می‌شود؟ ۲- چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان تجربه زیبایی در فضاهای معماری پایدار و آثار هنر تجسمی وجود دارد؟ ۳- نظریه زیبایی‌شناسی محیطی چه ابزار مفهومی برای تحلیل این آثار فراهم می‌کند؟ از جمله پرسش‌های اصلی این پژوهش هستند. هدف اصلی این پژوهش، تحلیل و مقایسه مفاهیم زیبایی‌شناسی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی با تأکید بر نظریه زیبایی‌شناسی محیطی است. در این مسیر، تلاش می‌شود تا ضمن تبیین اصول نظری زیبایی‌شناسی محیطی، به بررسی نمونه‌های آن در دو حوزه مورد بحث پرداخته شود. روش تحقیق، به‌صورت تطبیقی و تحلیلی خواهد بود و از ابزارهایی چون تحلیل محتوا، نمونه‌کاوی و مقایسه مفهومی استفاده خواهد شد. نمونه‌های مورد بررسی از میان آثار شاخص معماری پایدار و آثار هنرهای تجسمی معاصر با مضامین زیست‌محیطی انتخاب خواهند شد تا امکان تحلیل دقیق‌تری از وجوه اشتراک و تفاوت میان آن‌ها فراهم شود. از منظر نوآوری،

¹ - Environmental Aesthetics

این تحقیق می‌کوشد میان حوزه‌های میان‌رشته‌ای هنر، معماری و فلسفه پل بزند و چارچوبی برای تحلیل‌های میان‌فرهنگی و میان‌زمینه‌ای در حیطه زیباشناسی محیطی پیشنهاد دهد. انتظار می‌رود که یافته‌های این پژوهش، بتوانند در تدوین راهبردهای طراحی معمارانه و تولید آثار هنری با رویکرد پایداری، مورد استفاده نظری و کاربردی قرار گیرند.

روش پژوهش

روش این پژوهش، کیفی، توصیفی - تحلیلی و تطبیقی است و در آن تلاش شده است تا با استفاده از چارچوب نظری زیبایی‌شناسی محیطی، ساختارهای مفهومی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر تحلیل و مقایسه شوند. ابتدا مبانی نظری زیبایی‌شناسی محیطی با تمرکز بر آراء رودلف آرنهیم (ادراک ساختاری و گشتالتی) و کارل گروسر (زیبایی زمینه‌مند و اخلاق‌محور) استخراج شده است. سپس با بررسی مطالعات پیشین، مفاهیم کلیدی همچون تجربه حسی، پیوند با زمینه، انسجام بصری، و پایداری زیباشناختی به‌عنوان شاخص‌های تحلیلی تعیین شده‌اند. در مرحله بعد، یک مطالعه موردی از معماری معاصر ایران، یعنی پردیس سینماگالری ملت، به‌عنوان نمونه‌ای شاخص از طراحی پایدار و فرهنگی، مورد بررسی قرار گرفت. تحلیل موردی این پروژه در سه سطح بصری، معنایی و اکولوژیکی، با هدف سنجش میزان تحقق شاخص‌های نظری زیبایی‌شناسی محیطی انجام شد. برای مقایسه تطبیقی، نمونه‌هایی از هنرهای تجسمی محیط‌محور معاصر نیز مورد ارجاع قرار گرفتند. ابزار تحلیل، مشاهده مستقیم، تحلیل متنی و ارزیابی نظری مبتنی بر داده‌های کیفی بوده و تلاش شده است تا پیوند میان نظریه و مصداق، به‌صورت دقیق و مستند برقرار گردد.

پیشینه تحقیق

زیبایی‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای میان‌رشته‌ای، همواره در معرض تأویل‌های متکثر از سوی فیلسوفان، معماران و هنرمندان بوده است. در دهه‌های اخیر، با گسترش رویکردهای محیط‌محور در هنر و معماری، نوعی تغییر پارادایم در درک زیبایی از رویکرد فرمالیستی به سوی نگرش زمینه‌گرا و ادراک‌محور شکل گرفته است. نظریه زیبایی‌شناسی محیطی^۱ که از دهه ۱۹۷۰ در غرب شکل گرفت، در پاسخ به محدودیت‌های نظریه‌های کلاسیک و مدرن زیبایی‌شناسی، بر تجربه زیسته، ادراک حسی، تعامل با زمینه، و پایداری تأکید دارد. این نظریه به‌ویژه با آثار امثال یوری کارلسون، آلن کارلسون، آرنهیم و گروسر توسعه یافت و بنیانی برای تحلیل هنری و معمارانه فضاهای زیست‌پذیر فراهم آورد. در سطح بین‌المللی، پژوهش‌هایی چون اثر کارلسون (۲۰۰۰) با عنوان *Aesthetics and the Environment* به‌طور مستقیم به پیوند میان ادراک زیبایی و محیط طبیعی و ساخته‌شده پرداخته‌اند. همچنین مطالعات آرنهیم در *Art and Visual Perception* (۱۹۵۴) تأکید دارد که تجربه زیبایی مبتنی بر ادراک کل‌نگر و ساختاریافته از فرم و فضا است (۱). این دیدگاه در هنرهای تجسمی و معماری نیز به‌خوبی کاربرد یافته و بر نقش ادراک فعال بیننده در سازمان‌دهی معنا تأکید دارد. در ایران، پژوهش در زمینه زیبایی‌شناسی معماری اغلب در چارچوب‌های تاریخی، هنری یا نمادشناختی انجام شده است. برای مثال، پژوهش‌هایی چون «زیباشناسی در معماری ایرانی اسلامی» و «بررسی مفاهیم زیبایی در معماری سنتی» عمدتاً به تحلیل مؤلفه‌های بصری، تقارن، تناسب و عناصر تزئینی پرداخته‌اند. با این حال، تمرکز آن‌ها بر زیبایی‌شناسی کلاسیک بوده و کمتر به تجربه ادراکی، زمینه‌گرایی و پایداری پرداخته‌اند. در حوزه معماری معاصر، معدود پژوهش‌هایی تلاش کرده‌اند تا نظریه زیبایی‌شناسی محیطی را به طراحی فضاهای پایدار پیوند دهند. از

^۱ - Environmental Aesthetics

جمله می‌توان به مقاله «زیباشناسی محیطی در طراحی پایدار فضاهای شهری» اشاره کرد که به بررسی تجربه زیباشناختی کاربران در فضاهای شهری با رویکرد ادراکی پرداخته است. همچنین پژوهش «تحلیل زیبایی‌شناسی گشتالتی در معماری معاصر ایران» با تکیه بر آرای آرنه‌ایم، به تبیین نقش خوانایی، تعادل و وحدت در خلق فضاهای معنادار پرداخته است. در زمینه هنرهای تجسمی معاصر، تمرکز اغلب پژوهش‌ها بر نقد فرمی یا معنایی آثار بوده است. پژوهش‌هایی چون «هنر محیطی و تأثیر آن بر ادراک مکان» به بررسی تعامل مخاطب با محیط و مفهوم تجربه زیباشناختی در هنر محیطی پرداخته‌اند. با این حال، تلفیق میان زیبایی‌شناسی محیطی، معماری پایدار، و هنرهای تجسمی در پژوهش‌های داخلی هنوز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به‌ویژه تحلیل موردی پروژه‌های معمارانه معاصر ایران، از منظر هم‌زمان زیبایی‌شناسی و پایداری، جای خالی محسوس دارد. نکته قابل توجه دیگر، غیاب تحلیل‌های تطبیقی میان دو حوزه معماری و هنرهای تجسمی از منظر زیبایی‌شناسی ادراکی است. پژوهش‌های موجود، اغلب یکی از این دو حوزه را به صورت منفرد بررسی کرده‌اند و پیوند میان آن‌ها، از منظر تجربه کاربر، ادراک حسی و زمینه‌گرایی فرهنگی، کمتر واکاوی شده است. در حالی‌که نظریه زیبایی‌شناسی محیطی ظرفیت بالایی برای اتصال این دو حوزه دارد. از این‌رو، پژوهش حاضر می‌کوشد خلأ میان‌رشته‌ای موجود را تا حدی پر کند و با اتکا بر نظریه‌های آرنه‌ایم و گروسر، به تحلیل تطبیقی زیبایی‌شناسی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر بپردازد. مطالعه موردی پردیس سینماگالری ملت نیز به‌عنوان نمونه‌ای موفق از تلفیق پایداری، زیبایی و هویت فرهنگی، بستری واقعی برای آزمون نظریه‌ها فراهم می‌آورد.

مبانی نظری

معماری پایدار

معماری پایدار، به‌عنوان یکی از جریان‌های نوین و بنیادین در گفتمان معماری معاصر، پاسخی نظری و عملی به بحران‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی در مقیاس جهانی به شمار می‌رود. این رویکرد، با تأکید بر تعامل سازنده میان انسان، محیط مصنوع و محیط طبیعی، می‌کوشد تا الگوهای طراحی و ساخت را به گونه‌ای سامان دهد که ضمن حفظ کیفیت زندگی انسان‌ها، آسیب‌های وارده به محیط زیست به حداقل ممکن کاهش یابد. در واقع، معماری پایدار نه تنها یک راهکار فنی برای بهینه‌سازی مصرف منابع است، بلکه تجلی نوعی نگرش کل‌نگر به جهان و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و زیست‌محیطی در فرآیند طراحی معماری به شمار می‌رود. در ادبیات نظری معماری، تعاریف متعددی برای پایداری و معماری پایدار ارائه شده است. به طور کلی، پایداری به معنای «توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای نسل حاضر بدون لطمه زدن به توانایی نسل‌های آینده برای برآورده کردن نیازهای خود» تعریف شده است (2). در حوزه معماری، این تعریف با شاخص‌هایی چون بهره‌وری انرژی، کاهش تولید زباله، بهینه‌سازی منابع، هماهنگی با اقلیم، استفاده از فناوری‌های نوین و همچنین حفظ ویژگی‌های فرهنگی اجتماعی بستر ترکیب می‌شود تا محیطی سالم، اقتصادی و زیباشناسانه پدید آید. از منظر ساختاری، معماری پایدار متکی بر سه بعد اصلی است: ۱- محیط زیست‌محور بودن، ۲- اجتماع‌محوری و ۳- اقتصادمحوری. در بعد محیط زیستی، این نوع معماری تلاش دارد با استفاده از مصالح بازیافتی، کاهش مصرف انرژی، به‌کارگیری منابع تجدیدپذیر و طراحی منطبق با شرایط اقلیمی، تأثیرات منفی بر محیط طبیعی را به حداقل برساند. در بعد اجتماعی، معماری پایدار باید پاسخگوی نیازهای فرهنگی، هویتی، و روانی کاربران باشد و از منظر فضایی، حس تعلق و امنیت را تقویت کند. در بعد اقتصادی نیز، پایداری به معنای کاهش هزینه‌های ساخت، نگهداری و مصرف انرژی در بلندمدت است، به گونه‌ای که پروژه‌های معماری در عین زیبایی و کارآمدی، مقرون‌به‌صرفه و پایدار باقی بمانند. یکی از

ارکان مهم معماری پایدار، «طراحی اقلیمی» است که به‌ویژه در معماری بومی به‌خوبی تجلی یافته است. معماران سنتی، بدون برخورداری از دانش مدرن و تجهیزات پیشرفته، با درک دقیق از ویژگی‌های محیطی، مصالح بومی و رفتار حرارتی فضاها، ساختمان‌هایی خلق کرده‌اند که همزمان با صرفه‌جویی در انرژی، واجد ارزش‌های زیبایی‌شناختی عمیق بوده‌اند. معماری پایدار در عصر حاضر با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، همچون پنل‌های خورشیدی، سیستم‌های هوشمند مدیریت انرژی، عایق‌های نوین حرارتی و مصالح کم‌کربن، می‌کوشد این سنت هوشمندانه را با الزامات و امکانات معاصر ترکیب کند. در همین زمینه، رابطه میان معماری پایدار و زیبایی‌شناسی، یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث نظری در دهه‌های اخیر بوده است. برخی منتقدان، معماری پایدار را صرفاً عملکردگرایانه و فاقد وجوه زیبایی‌شناختی تلقی کرده‌اند، در حالی که بسیاری از معماران و نظریه‌پردازان معاصر، بر این باورند که پایداری و زیبایی، نه تنها در تضاد نیستند، بلکه در یک فرآیند خلاقانه و نظام‌مند می‌توانند به هم افزایی برسند. در این نگرش، زیبایی نه صرفاً به معنای جلوه‌های بصری، بلکه به تجربه‌ی زیباشناختی جامع‌تری اطلاق می‌شود که شامل عملکرد، احساس، هویت و معناست. از دیدگاه زیبایی‌شناسی محیطی، معماری پایدار می‌تواند بستر مناسبی برای شکل‌گیری تجربه‌های ادراکی و عاطفی عمیق فراهم آورد. حضور نور طبیعی، ارتباط بصری با طبیعت، مصالح هم‌ساز با محیط، بافت‌های آشنا، مقیاس انسانی و دعوت به تعامل حسی با فضا، همگی عناصری‌اند که در معماری پایدار نقش بنیادین دارند و زمینه‌ساز تجربه‌ای غنی از زیبایی برای کاربران می‌شوند. در این راستا، معمارانی چون گلن مورکات، کن یانگ و نورمن فاستر با ارائه نمونه‌هایی موفق، نشان داده‌اند که معماری پایدار می‌تواند به طرز شگفت‌انگیزی زیبا، الهام‌بخش و ماندگار باشد (2-10). نظریه‌های نوین در طراحی پایدار نیز همواره در حال گسترش‌اند.

مفاهیمی چون معماری بیوفیلیک^۱، طراحی بازآینده^۲ و معماری چرخه بسته^۳ در تلاش‌اند تا فراتر از کاهش آسیب، به بازسازی فعالانه محیط زیست و ارتقاء کیفیت زندگی انسانی بپردازند. این رویکردها، ضمن حفظ اصول معماری پایدار، به زیبایی به عنوان مولفه‌ای کلیدی در تجربه زیستی کاربران نگاه می‌کنند و طراحی را به مثابه اقدامی میان‌رشته‌ای، انسان‌محور و محیط‌گرا می‌دانند (4، 5، 11). در نهایت، لازم است به نقش آموزش و سیاست‌گذاری در گسترش معماری پایدار نیز توجه داشت. توسعه پایدار نیازمند نهادینه شدن در نظام‌های آموزشی، مقررات شهرسازی و الگوهای مصرف جامعه است. در این میان، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، و نهادهای حرفه‌ای نقش مؤثری در ارتقاء آگاهی و انگیزش برای خلق فضاهایی دارند که هم پاسخگوی نیازهای عملکردی و زیست‌محیطی باشند و هم واجد ارزش‌های زیبایی‌شناسی و فرهنگی. بنابراین، معماری پایدار در بُعد نظری و عملی خود، فراتر از یک دستور کار صرفاً فنی، به مثابه روایتی جامع از رابطه انسان با محیط پیرامون خود در نظر گرفته می‌شود. این نگرش، ظرفیت آن را دارد که در کنار معیارهای مهندسی و زیست‌محیطی، معیارهای زیبایی‌شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی را نیز وارد معادلات طراحی کند و بدین‌سان، بستری نظری برای تلفیق اصول زیبایی‌شناسی با پایداری در معماری معاصر فراهم آورد.

نظریه زیبایی‌شناسی محیطی با تأکید بر دیدگاه‌های آرناهم و گروسر

زیبایی‌شناسی محیطی شاخه‌ای میان‌رشته‌ای و نوظهور در مطالعات هنر، معماری، روان‌شناسی، فلسفه و علوم محیطی است که تجربه‌ی زیبایی را فراتر از قلمرو سنتی هنرهای زیبا به کل محیط زیست انسانی بسط می‌دهد. این حوزه بر آن است تا ادراکات حسی، شناختی و عاطفی انسان از محیط‌های طبیعی، مصنوعی

1 - Biophilic Architecture

2 - Regenerative Design

3 - Closed-loop Architecture

و ساخته شده را از منظر زیبایی‌شناسی مورد تحلیل قرار دهد. در این میان، دو اندیشمند برجسته یعنی رودلف آرنهایم^۱ (روانشناس گشتالت‌محور) و کارل گروسر^۲ (فیلسوف و نظریه‌پرداز فرهنگی)، سهم قابل توجهی در تبیین ابعاد نظری این حوزه دارند. دیدگاه‌های آنان به‌ویژه در زمینه‌ی نحوه‌ی درک زیبایی در فضاهای زیست‌محیطی و معماری پایدار، قابلیت‌های تبیینی و تحلیلی ژرفی را ارائه می‌کنند. درک زیبایی در محیط، برخلاف نگاه‌های کلاسیک به زیبایی به‌مثابه‌ی ویژگی ذاتی اشیاء، در نظریه‌های معاصر زیبایی‌شناسی محیطی بر *فرآیند رابطه‌ی میان سوژه و ابژه* استوار است. از این منظر، زیبایی نه صرفاً در شیء، بلکه در تعامل ادراکی و معنایی میان فرد و فضای پیرامونش شکل می‌گیرد.

مبانی نظری آرنهایم

رودلف آرنهایم^۳ (۱۹۰۴-۲۰۰۷)، روان‌شناس و نظریه‌پرداز هنر آلمانی-آمریکایی، یکی از پیشگامان تلفیق روان‌شناسی گشتالت با تحلیل زیبایی‌شناسی محیطی و هنر است. دیدگاه آرنهایم بر این اصل استوار است که ادراک بصری اساس تجربه‌ی زیبایی‌شناختی است، و انسان در مواجهه با محیط، به‌صورت فعال درگیر ساخت معنا از طریق ساختارهای ادراکی منسجم می‌شود. آرنهایم معتقد است انسان جهان را نه به صورت اجزای پراکنده، بلکه به شکل یک کل منسجم درک می‌کند. بنابراین، یک فضای معماری یا منظر طبیعی زمانی زیبا ادراک می‌شود که دارای هماهنگی، تعادل بصری و نظم ساختاری باشد. در نظریه آرنهایم، زیبایی نه کیفیتی بیرونی بلکه حاصل درک ذهنی انسان از نظم و روابط درون ساختارهای بصری است. بنابراین، فضاهایی که امکان تفسیر، حرکت دید، کشف روابط و هم‌ارزی میان اجزاء را فراهم می‌کنند، تجربه‌ی زیبایی را تقویت می‌نمایند. برخلاف دیدگاه صرفاً تزئینی به زیبایی، آرنهایم بر «کارکرد ادراکی و روانی زیبایی» تأکید دارد. او بر این باور است که زیبایی موجب تقویت ارتباط انسان با محیط، ایجاد حس تعادل روانی، و درک بهتر عملکردهای فضایی می‌شود؛ بنابراین به طور کلی رودلف آرنهایم، با بهره‌گیری از اصول روان‌شناسی گشتالت، معتقد است که انسان محیط را به‌صورت یک «کل منسجم» درک می‌کند و تجربه‌ی زیبایی از نظم، تعادل، تناسب و ارتباط درونی عناصر محیطی ناشی می‌شود. از نظر او، ساختارهای بصری فضا باید دارای انسجام، خوانایی و وحدت باشند تا بتوانند تجربه‌ای زیباشناختی را در مخاطب ایجاد کنند. آرنهایم، در مطالعات خود بر روی هنرهای تجسمی و معماری، بارها بر اهمیت سازوکارهای ذهنی در تحلیل زیبایی تأکید می‌کند و زیبایی را نه محصول تزئین، بلکه حاصل ساختار منطقی و روابط متعادل در فرم و فضا می‌داند. در زمینه معماری پایدار، دیدگاه‌های آرنهایم قابل تطبیق با اصولی چون تعادل بصری، نظم مصالح طبیعی، شفافیت عملکردی و خوانایی فضایی است. از این رو، در طراحی محیط‌هایی که با اهداف پایدار شکل می‌گیرند، زیبایی باید به‌عنوان بخشی از ساختار ادراکی فضا مدنظر قرار گیرد، نه صرفاً افزودنی تزئینی (12، 13).

مبانی نظری کارل گروسر

کارل گروسر^۴ فیلسوف و نویسنده آلمانی که آثارش بیشتر در حیطه فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی متمرکز است، رویکردی فلسفی‌تر به زیبایی‌شناسی محیطی ارائه می‌دهد. گروسر زیبایی را نه فقط به‌مثابه تجربه حسی، بلکه به عنوان پدیده‌ای ارزشی، فرهنگی و زمینه‌مند تحلیل می‌کند. گروسر معتقد است زیبایی امری صرفاً بصری نیست، بلکه در تعامل میان انسان و جهان پیرامون شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، زیبایی نتیجه‌ی دیالوگ بین سوژه (ادراک‌کننده) و ابژه (محیط یا

1 - Rudolf Arnheim

2 - Karl Grosser

3 - Rudolf Arnheim

4 - Karl Grosser

اثر) است. او تأکید دارد که تجربه‌ی زیبایی، حامل نوعی معناست که از فرهنگ، حافظه تاریخی، اخلاق زیستی و ارزش‌های اجتماعی نشأت می‌گیرد. از این منظر، فضاهای معماری که تنها بر فرم تمرکز دارند و از زمینه‌ی اجتماعی و زیست‌محیطی خود گسسته‌اند، توانایی ایجاد تجربه‌ی زیبایی پایدار را نخواهند داشت. گروسر پیوند میان زیبایی و مسئولیت‌پذیری محیطی را برجسته می‌سازد. به باور او، محیطی که به لحاظ زیباشناختی پایدار است، باید با اصول احترام به طبیعت، کاهش آسیب زیست‌محیطی، و ارتقاء کیفیت زیست انسان‌ها منطبق باشد. در اینجا، زیبایی نه یک هدف نهایی، بلکه نتیجه‌ی فرآیندهای طراحی مسئولانه و انسانی است به طور کلی او معتقد است که زیبایی، پدیده‌ای فرهنگی و زمینه‌مند است که در بستر ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و زیست‌محیطی شکل می‌گیرد. گروسر، برخلاف آرنه‌ایم که بیشتر بر جنبه‌های ادراکی تمرکز دارد، به بُعد معنایی و اخلاقی تجربه‌ی زیبایی توجه دارد. از نظر او، محیط زیبا محیطی است که نه تنها پاسخگوی نیازهای بصری و روانی انسان باشد، بلکه همزمان واجد بار ارزشی، تاریخی و هویتی نیز باشد. در این دیدگاه، زیبایی‌شناسی با اخلاق زیست‌محیطی گره خورده است و یک فضای زیبا لزوماً باید با اصول پایداری، احترام به طبیعت و هویت فرهنگی منطبق باشد.

جدول ۱. مقایسه مفاهیم زیبایی‌شناسی در دو دیدگاه آرنه‌ایم و گروسر

مؤلفه	رودلف آرنه‌ایم (ادراک ساختاری)	کارل گروسر (زیبایی‌شناسی زمینه‌مند)
تمرکز اصلی	ادراک بصری، گشتالت	معنا، فرهنگ، اخلاق
نوع زیبایی	ساختاری، بصری	زمینه‌مند، اخلاقی
روش تحلیل	ساختار کل‌نگر، هماهنگی اجزاء	پیوند با زمینه تاریخی، هویتی
کاربرد در معماری	تأکید بر فرم منسجم، خوانایی بصری	طراحی همسو با فرهنگ و طبیعت

تطبیق با زیبایی‌شناسی محیطی در معماری پایدار

ترکیب دیدگاه‌های آرنه‌ایم و گروسر چارچوبی منسجم برای تحلیل زیبایی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی فراهم می‌آورد. آرنه‌ایم از منظر روان‌شناختی و بصری، بر «هماهنگی فرم و ساختار» در خلق تجربه‌ی زیبایی تأکید می‌کند؛ گروسر از منظر فلسفی و اخلاقی، زیبایی را به عنوان «پدیده‌ای فرهنگی، زمینه‌مند و مسئولانه» تعریف می‌نماید. در معماری پایدار، این دو دیدگاه مکمل یکدیگرند. فضای پایدار باید هم از نظر بصری دارای تعادل و انسجام باشد (آرنه‌ایم) و هم از لحاظ معنا، حافظه، فرهنگ و اخلاق زیستی غنی باشد (گروسر). از این رو، نظریه زیبایی‌شناسی محیطی به ما امکان می‌دهد تا از رویکردهای سطحی به زیبایی فاصله گرفته و به درک عمیق‌تری از رابطه انسان با محیط در فرآیند طراحی برسیم. در ترکیب این دو دیدگاه، نظریه زیبایی‌شناسی محیطی به عنوان چارچوبی تلفیقی و کارآمد برای تحلیل معماری پایدار و هنرهای تجسمی مطرح می‌شود. از یک سو، نظریه آرنه‌ایم بر اهمیت ساختارهای بصری و درک شناختی تأکید دارد، و از سوی دیگر، نظریه گروسر نقش زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و اخلاقی را در درک زیبایی برجسته می‌سازد. این تلفیق به ما کمک می‌کند تا معماری پایدار را نه تنها به عنوان ساختاری عملکردی و صرفه‌جو در منابع، بلکه به عنوان فضایی واجد زیبایی، معنا، و پیوند با مخاطب انسانی بازشناسی کنیم.

پردیس سینماگالری ملت

پردیس سینماگالری ملت یا پردیس سینمایی (تصویر ۲ و ۳) ملت در منطقه ۳ شهرداری تهران و در زمینی کشیده و با شکلی نامعین به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع و زیربنای ۱۵۰۰۰ متر در منتهی‌الیه جنوب غربی بوستان ملت احداث گردیده است. این مجموعه با توجه به استقرار در محوطه پارک از کلیه مزایای آن به عنوان

محوطه بهره‌مند است. این سینما با طراحی از مهندسين مشاور حرکت سيال (رضا دانشمير و کاترين اسپريدونف) توسط سازمان توسعه فضاهای فرهنگی ساخته شده است. پردیس ملت در زمان افتتاح در سال ۸۷ دارای چهار سالن با ظرفیتی حدود ۲۷۸ نفر و یک سالن با ظرفیت ۳۰ نفر بود که در سال ۹۸ شش سالن سینما و یک سالن همایش به این مجموعه اضافه شد. افزایش سالن‌ها با طراحی مهندس آیدین طلوعی به گونه ای بود که هیچ تغییری در معماری داخلی و نمای ساختمان ایجاد نشد. ساختمان پردیس ملت از طراحی کم نظیری در تهران بهره میبرد که این طراحی زیبا موفق به کسب جایزه پروژه منتخب در فستیوال ۲۰۰۹ بارسلونا و رتبه اول جایزه معمار در سال ۱۳۸۷ شد.



تصویر ۱. پردیس سینمایی گالری ملت

بحث و بررسی

تحلیل تطبیقی درک زیبایی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر از منظر ادراک حسی و تجربه محور

ادراک زیبایی، آن گونه که در نظریه‌های نوین زیبایی‌شناسی محیطی بیان می‌شود، امری صرفاً ذهنی یا صرفاً عینی نیست، بلکه محصول تعاملی پیچیده میان ادراک حسی، تجربه زیستی و زمینه‌های محیطی و فرهنگی است. این نگرش با دیدگاه‌های سنتی که زیبایی را در نسبت با تناسب، تقارن یا نظم بصری ارزیابی می‌کردند، فاصله گرفته و به جای آن، بر درهم تنیدگی ادراک فرد با محیط تأکید دارد. در همین چارچوب، زیبایی در معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر نیز نه به مثابه «ظاهر» بلکه به مثابه «تجربه‌ای درونی، حسی و بافت‌مند» مورد بررسی قرار می‌گیرد. این تجربه، عمدتاً از طریق عناصر حسی - عاطفی فعال می‌شود و از آنجایی که معماری پایدار و هنرهای محیط‌محور، هر دو در پی برقراری ارتباطی معنادار با مخاطب هستند، می‌توان زمینه‌ای مشترک برای تحلیل تطبیقی آن‌ها از منظر ادراک حسی ترسیم کرد. در معماری پایدار، طراح نه تنها به کارایی عملکردی و حفظ منابع می‌اندیشد، بلکه به خلق فضایی می‌پردازد که حواس مخاطب را درگیر کند و تجربه‌ای کامل از حضور در فضا فراهم آورد. نور طبیعی، بافت مصالح، صدای محیط، جریان هوا، و حتی دمای فضا، همگی بخشی از تجربه زیبایی‌شناختی‌اند. در چنین فضایی، مخاطب به جای مشاهده‌گر منفعل، تبدیل به مشارکت‌کننده‌ای فعال در فرایند ادراک می‌شود. این نکته، کاملاً با آموزه‌های رودلف آرنهیم همخوان است که در نظریه روان‌شناسی گشتالت خود، ادراک را نه فرآیندی منفعل، بلکه کنشی خلاقانه و سازمان‌دهی شده معرفی می‌کند. به زعم آرنهیم، تجربه زیبایی در معماری زمانی عمیق و معنادار می‌شود که میان عناصر حسی، تعادل و هم‌پیوندی برقرار باشد. برای نمونه، در طراحی پردیس سینما گالری ملت - که به عنوان مطالعه موردی این پژوهش انتخاب شده - به وضوح می‌توان تعامل میان فرم معماری و ادراک حسی را مشاهده کرد. بهره‌گیری از مصالح خام همچون بتن اکسپوز، استفاده از نور طبیعی در راهروها و لابی، خطوط منحنی در فرم اصلی ساختمان و ارتباط بصری با فضای سبز پیرامون، از عناصری هستند

که در خدمت فعال‌سازی تجربه حسی مخاطب قرار گرفته‌اند. این ویژگی‌ها نه تنها زیباشناسی فرم را تقویت می‌کنند، بلکه تجربه حضوری مخاطب را در فضا عمیق‌تر می‌سازند و به نوعی «زیبایی درونی‌شده» می‌انجامند. در مقابل، هنرهای تجسمی معاصر، به‌ویژه هنرهای محیطی و مفهومی، نیز تلاشی مشابه برای بازتعریف تجربه زیبایی دارند. در آثار هنرمندان محیطی، نظیر اندی گلدزورثی یا ریچارد لانگ، ماده خام طبیعت، تغییرپذیری، گذر زمان و تجربه عینی از فضا، جای فرم ایستا و متصلب سنتی را گرفته است. این آثار نه تنها دیده می‌شوند، بلکه باید درک شوند؛ و این درک بدون مشارکت فعال حواس انسان ممکن نیست. به عبارت دیگر، در هنرهای تجسمی محیط‌محور، زیبایی نه محصول صرف ترکیب‌بندی بصری، بلکه فرآیندی رابطه‌ای و زمانی است که در جریان مواجهه فرد با اثر پدید می‌آید. نکته مهم در هر دو حوزه آن است که ادراک حسی با معنای زیباشناختی پیوند خورده است. وقتی مخاطب در فضای معماری پایدار یا در برابر یک اثر محیطی قرار می‌گیرد، نه فقط به فرم یا تصویر، بلکه به پیام، زمینه، و تجربه درونی واکنش نشان می‌دهد. این تجربه، ماهیتی بینافردی دارد و به واسطه تعامل با محیط زنده می‌شود. از این منظر، زیبایی بیش از آن‌که متعلق به شیء یا اثر باشد، حاصل رابطه‌ی معنادار میان انسان و فضا است. چنین برداشتی، بنیان نظری مهمی برای تلفیق معماری و هنرهای تجسمی از منظر زیباشناسی محیطی فراهم می‌کند. در تحلیل تطبیقی این دو حوزه، می‌توان به چهار شاخص مشترک اشاره کرد:

- تجربه‌محوری: هر دو حوزه تجربه زیباشناختی را وابسته به مشارکت ادراکی و عاطفی مخاطب می‌دانند.
- پیوند با زمینه: فضا یا اثر هنری، منفک از زمینه تاریخی، طبیعی یا فرهنگی خلق نمی‌شود.
- درهم‌تنیدگی فرم و معنا: عناصر زیبایی‌شناختی صرفاً تزئینی نیستند، بلکه حامل معنا و کارکرد هستند.
- تغییرپذیری و زمان‌مندی: درک زیبایی تابع زمان و موقعیت است، نه تجربه‌ای مطلق و همیشگی.

جدول ۲: شاخص‌های تطبیقی بین معماری پایدار و هنرهای تجسمی محیط‌محور

شاخص تحلیلی	معماری پایدار	هنرهای تجسمی محیط‌محور
تجربه حسی	نور، مصالح، دما، صدا	نور، بافت، صداها، طبیعی، مشارکت حسی
پیوند با زمینه	بافت طبیعی، فرهنگی، اقلیمی	زمینه طبیعی، بوم‌شناسی، محل اجرا
ساختار بصری-ادراکی	نظم، خوانایی، تعادل	ترکیب‌بندی ساختاری، تداوم دیداری
هدف زیبایی‌شناسی	زیبایی در خدمت پایداری	زیبایی در خدمت بیداری زیست‌محیطی

در مجموع، می‌توان گفت که معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر، به‌ویژه در قالب‌های محیط‌محور، دارای درکی مشابه از زیبایی به‌عنوان تجربه‌ای حسی، درونی، و پیوندی‌اند. آن‌ها با استفاده از اصول زیبایی‌شناسی محیطی، از تمرکز صرف بر فرم عبور کرده و زیبایی را در بطن تعامل میان انسان و فضا تعریف می‌کنند. این دیدگاه، نه تنها می‌تواند مبنایی برای تحلیل آثار معاصر باشد، بلکه در بازاندیشی در نقش زیبایی در طراحی پایدار، راهگشاست.

بازتاب اصول نظری زیبایی‌شناسی محیطی در ساختارهای بصری، معنایی و اکولوژیکی پردیس سینماگالری ملت

پردیس سینماگالری ملت به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های معماری معاصر ایران، نمونه‌ای عینی از پیوند میان زیبایی‌شناسی، پایداری و طراحی زمینه‌گراست. این اثر، نه تنها به‌لحاظ فرمی و عملکردی واجد کیفیت‌های بالای معماری است، بلکه از منظر تجربه ادراکی مخاطب، بهره‌گیری از عناصر محیطی، و توجه به زمینه طبیعی و فرهنگی نیز واجد شاخصه‌هایی است که آن را در چارچوب نظریه زیبایی‌شناسی محیطی قابل تحلیل می‌سازد.

۱. ساختارهای بصری: خوانایی، تعادل و پیوستگی

مطابق با نظریه آرنهیم، زیبایی بصری هنگامی حاصل می‌شود که عناصر سازنده یک فضا در ارتباطی متعادل و ساختارمند قرار گیرند و ادراک مخاطب را به صورت منسجم و بدون گسست هدایت کنند. در طراحی پردیس ملت، این اصول به خوبی رعایت شده‌اند. فرم کلی بنا مبتنی بر حرکت منحنی و سیال است؛ حرکتی که نه تنها در نمای اصلی، بلکه در پلان، سیرکولاسیون داخلی، و سطوح عمودی و افقی نیز تداوم دارد. این حرکت سیال باعث می‌شود که فضای داخلی به صورت خطی و مکانیکی ادراک نشود، بلکه تجربه‌ای پویا، کشف‌محور و در حال تداوم را برای مخاطب ایجاد کند. علاوه بر آن، استفاده از مصالحی همچون بتن اکسپوز و شیشه، که بافت‌های متفاوتی از نرمی، سختی، عبور و انسداد را در برابر حس بینایی و لامسه ایجاد می‌کنند، به تنوع و تعادل حسی در ادراک فضا می‌افزایند. نورپردازی طبیعی از طریق بازشوهای بزرگ، نه تنها در مصرف انرژی صرفه‌جویی می‌کند، بلکه تجربه‌ی زیبایی‌شناختی پویایی از روشنایی، سایه، و تغییرات نوری را در ساعات مختلف روز برای مخاطب فراهم می‌سازد. از این منظر، فرم و ساختار بصری بنا به گونه‌ای طراحی شده است که با ادراک گشتالتی هماهنگ باشد؛ به عبارتی، کل بنا در حکم یک «کل معنادار» است که اجزای آن در رابطه‌ای هم‌پیوند و مکمل با یکدیگر عمل می‌کنند.

۲. ساختارهای معنایی: حس مکان، خاطره و پیوند فرهنگی

از دیدگاه کارل گروسر، تجربه زیبایی تنها زمانی تحقق می‌یابد که فضا یا اثر هنری، معنایی زمینه‌مند، فرهنگی و اخلاقی را بازتاب دهد. در این معنا، فضای زیبا آن فضایی است که بتواند مخاطب را نه تنها از منظر حسی، بلکه از حیث حافظه تاریخی، هویت فرهنگی و تعلق مکانی درگیر کند. پردیس ملت در بستری خاص قرار دارد: در گوشه‌ای از بوستان ملت که خود واجد حافظه‌ای شهری و نمادین است. بنا نه به صورت یک حجم بی‌ارتباط با محیط، بلکه با احترام به خطوط زمین، شکل پارک و چشم‌اندازهای اطراف طراحی شده است. فرم کشیده و کم‌ارتفاع آن، به جای سلطه بر فضا، تلاش می‌کند با زمین هماهنگ شود و بخشی از طبیعت پیرامونی باشد. این نوع رویکرد، همان چیزی است که گروسر از آن به عنوان «زیبایی زمینه‌مند» یاد می‌کند؛ یعنی زیبایی‌ای که نه از انتزاع، بلکه از گفت‌وگوی اثر با زمینه‌اش حاصل می‌شود. همچنین معماری این بنا، مخاطب را به مشارکت ادراکی و تفسیر دعوت می‌کند: فرم مبهم و غیرکلاسیک، تنوع مسیرهای حرکتی، و مواجهه‌های پیش‌بینی‌نشده با نور و فضا، نوعی «دیالوگ ادراکی» میان مخاطب و اثر به وجود می‌آورد که از اساس با نگرش زیبایی‌شناسی محیطی هم‌خوان است.

۳. ساختارهای اکولوژیکی: پایداری در پیوند با زیبایی

زیبایی‌شناسی محیطی به طور ضمنی بر این نکته تأکید دارد که زیبایی راستین، باید در پیوند با اصول اخلاقی و زیست‌محیطی حاصل شود. از این رو، طراحی معماری پایدار، اگر صرفاً به کاهش مصرف انرژی یا استفاده از مصالح بومی محدود بماند، نمی‌تواند تجربه‌ای زیبا و ماندگار برای مخاطب ایجاد کند؛ بلکه باید میان کارکرد زیست‌محیطی و تجربه زیبایی‌شناختی، پیوند برقرار کند. پردیس ملت دقیقاً در همین مسیر حرکت می‌کند.

جهت‌گیری بهینه ساختمان برای دریافت نور طبیعی، کاهش حجم مصرفی انرژی از طریق تهویه طبیعی، استفاده از سطوح سبز و پوشش گیاهی پیرامون برای تنظیم دمای فضا، و همچنین طراحی فضاهای باز و نیمه‌باز برای کاهش مصرف سرمایش و گرمایش، همه از عناصر طراحی اکولوژیک در این بنا هستند. اما نکته مهم آن است که این عناصر، نه به صورت جداگانه و کاربردی، بلکه در تلفیق با ساختار فرمی و ادراکی فضا ارائه شده‌اند. یعنی مخاطب در هنگام حضور در بنا،

نه تنها کارایی، بلکه زیبایی را نیز از دل این طراحی حس می‌کند. همچنین، استفاده از رنگ‌های طبیعی، متریال خام و جزئیات ساده، حس صداقت، تداوم و آشتی با طبیعت را القا می‌کند. این حس، نه از خلال تزئینات تجملی، بلکه از طریق «بی‌تکلفی آگاهانه» در طراحی حاصل می‌شود؛ رویکردی که با مفهوم «زیبایی مسئولانه» نزد گروسر هم‌خوان است.

در تحلیل پردیس سینماگالری ملت می‌توان گفت که این اثر نه تنها تجلی موفقی از طراحی معمارانه است، بلکه نمونه‌ای عینی برای تبیین مفاهیم نظری زیبایی‌شناسی محیطی در معماری پایدار نیز محسوب می‌شود. ساختارهای بصری آن مبتنی بر تعادل، وحدت و ادراک پویا؛ ساختارهای معنایی آن برخاسته از پیوند با زمینه، حس مکان و تجربه فرهنگی؛ و ساختارهای اکولوژیکی آن هم‌راستا با اصول پایداری و زیبایی طبیعی هستند.

بدین ترتیب، این بنا نمونه‌ای کم‌نظیر از هم‌افزایی میان عملکرد، معنا و تجربه است؛ الگویی که می‌تواند راهنمایی برای معماری آینده‌نگر، زمینه‌گرا و انسان‌محور در زمینه طراحی پایدار باشد.



تصویر ۲. نمای بیرونی پردیس سینماگالری ملت از منظر پارک ملت (تصویر با تأکید بر هماهنگی با بافت طبیعی و خط افق کم‌ارتفاع)

در تصویر بالا، نماهای بیرونی پردیس سینماگالری ملت از منظر پارک ملت دیده می‌شود با ویژگی‌هایی که برجسته هستند:

نمای شیشه‌ای انعکاسی: بدنه‌ی ساختمان با نمای شیشه‌ای دوجداره پوشانده شده تا بازتاب منظره‌ی درختان و فضای سبز پارک، تاریکی بصری را کاهش دهد و حس پیوستگی با محیط طبیعی را ایجاد کند.

فرم سیال و کشیده: حجم افقی و خمیده‌ی بنا، تابع تراز طبیعی زمین و ارتفاع درختان پارک است، به گونه‌ای که خط آسمان پارک دست‌نخورده باقی بماند. ایوان سرپوشیده مقابل ورودی: در گوشه‌ای از نما ایوان وسیعی طراحی شده که به عنوان فضای موقت نمایش، نشست و رویدادهای فرهنگی عمل می‌کند، و نمایی دعوت‌کننده رو به پارک دارد.

هم‌آهنگی ارتفاعی با درختان: سقف ساختمان طوری طراحی شده که از بلندترین درختان پارک بالاتر نرود، تا تأثیر بصری‌اش را در منظره پایینی حفظ کند. به‌طور خلاصه، پردیس ملت با فرم و مصالح طراحی‌شده به گونه‌ای که گویی قطعه‌ای از پارک است؛ نمایی شیشه‌ای که از دور با درختان هم‌نواست، حجم افقی و طبیعت‌محور، و ایوانی پویا به منظره‌ی طبیعی پارک.



تصویر ۳. نمای داخلی لابی (نور طبیعی و مصالح بتن اکسپوز)

در تصویر بالا، فضای لابی و راهروهای ورودی پردیس سینماگالری ملت را مشاهده می‌کنی، جایی که ترکیب نور طبیعی و بتن اکسپوز ویژگی‌های برجسته معماری داخلی را شکل داده‌اند:

- شیشه‌های دو جداره و سرتاسر نما، جریان نور ملایمی را وارد فضا می‌کنند. این نور، هم‌راستی فرم سیال رمپ‌ها و سقف‌های بتنی بوده و فضایی روشن، آرام و صمیمی در لابی ایجاد کرده‌اند رمپ‌های شیب‌دار بزرگ که لابی را به سالن‌ها متصل می‌کنند، همراه با نورگیری سقف و دیواره‌های شیشه‌ای، یک تجربه‌ی بصری باز و پویا را فراهم آورده‌اند.

بتن اکسپوز و ساختار خام

- سطوح بتن اکسپوز لخت و ابزار رفته در سقف و دیواره‌ها، بخش بزرگی از حس خام و ساختاری فضای لابی را تشکیل می‌دهند. برای تعدیل این سطح قرص و بی‌نقص، حدود دو متر از دیواره‌ها با بی‌نظمی با چکش کنده‌کاری شده تا بافتی طبیعی‌تر و گرم‌تر ایجاد شود.
- سازه بتنی تا طبقه همکف ادامه دارد و سپس فشار بار با سازه فلزی سبک ترکیب می‌شود تا علاوه بر استحکام مناسب، حس سبکی و انعطاف بیشتری در نما و فضا القا شود

رمپ‌ها و تجربه فضایی

- استفاده از رمپ‌های شیب‌دار به جای پله در لابی نه تنها امکان دسترسی آسان برای همه فراهم کرده، بلکه ریتم سیال حرکت در فضا را تقویت کرده است.
- این رمپ‌ها از فضای بیرونی شروع می‌شوند، وارد لابی می‌شوند و با حرکت ملایم همراه نور و بتن، حس جاری بودن معماری را به مخاطب منتقل می‌کنند.
- نورگیری گسترده از طریق جداره‌های شیشه‌ای باعث روشنایی طبیعی و حس پیوستگی با فضای سبز بیرونی شده است.
- بتن اکسپوز خام با اندکی بافت مصنوعی، جلوه‌ای صنعتی، صادق و در عین حال لطیف ایجاد کرده است.
- رمپ‌های سیال علاوه بر تسهیل دسترسی، تجربه فضایی ممتد، متنوع و پویا به‌خصوص در لابی فراهم آورده‌اند.

هم‌افزایی میان زیبایی‌شناسی زمینه‌مند (گروسر) و ادراک ساختاری (آرنه‌ایم) در طراحی پایدار با هویت فرهنگی

زیبایی‌شناسی به‌مثابه حوزه‌ای نظری و میان‌رشته‌ای، زمانی از سطح نظری صرف فراتر می‌رود که بتواند در خلق آثار هنری یا فضاهای معماری معنادار و انسانی به کار رود. این امکان دقیقاً در تقاطع دو نگرش کلیدی در حوزه زیبایی‌شناسی محیطی، یعنی دیدگاه روان‌شناختی آرنه‌ایم و دیدگاه فرهنگی - زمینه‌مند گروسر، پدید می‌آید.

۱. ساختار ادراک زیبایی: از گشتالت بصری تا تعامل معنادار

رودلف آرنه‌ایم در نظریه زیبایی‌شناسی خود بر اساس اصول روان‌شناسی گشتالت تأکید می‌کند که انسان، فضا و اشیاء را نه به صورت اجزاء منفک، بلکه به‌شکل «کل‌های سازمان‌یافته» درک می‌کند. از این منظر، زیبایی زمانی تحقق می‌یابد که روابط درونی میان اجزاء در هماهنگی و تعادل باشند؛ نه فقط در سطح دیداری، بلکه در سطح عملکرد، حرکت دید و خوانایی ساختاری. آرنه‌ایم معتقد است که زیبایی نه یک افزودنی بیرونی، بلکه بخشی از سازوکار ادراکی و شناختی ذهن انسان است. در طراحی معماری پایدار، این اصل هنگامی تحقق می‌یابد که شکل، عملکرد، مصالح و تجربه فضایی، به‌صورت یکپارچه عمل کنند. برای نمونه، در بنایی مانند پردیس سینماگالری ملت، خطوط نرم، منحنی‌های پیوسته، سیرکولاسیون بدون گسست، و ترکیب نور و سایه به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که ادراک گشتالتی مخاطب را برانگیزند. در چنین فضایی، مخاطب با یک «کل منسجم» مواجه می‌شود که فهم و تجربه زیبایی را آسان و عمیق می‌سازد. ساختار فضایی این بنا با مخاطب سخن می‌گوید، بدون آن‌که نیازی به نشانه‌گذاری صریح یا تزئینات زاید داشته باشد.

۲. معنا و زمینه در تجربه زیبایی: بازتاب نظریه گروسر

در مقابل، کارل گروسر بر این باور است که تجربه زیبایی نه تنها امری حسی، بلکه رخدادی فرهنگی و اخلاقی است. از نگاه او، محیط زیبا آن است که در پیوند با هویت تاریخی، زمینه اجتماعی، و حافظه جمعی انسان‌ها خلق شود. به‌عبارتی، زیبایی در فضاهای معماری زمانی ماندگار می‌شود که با فرهنگ، خاطره و معنا پیوند داشته باشد. این دیدگاه، زیبایی‌شناسی را با اخلاق زیست‌محیطی و مسئولیت‌پذیری طراح پیوند می‌زند. در معماری پایدار، این مسئله اهمیت مضاعفی می‌یابد. طراح نه تنها باید به جنبه‌های عملکردی، زیست‌محیطی و اقتصادی توجه داشته باشد، بلکه باید محیطی خلق کند که در آن تجربه زیبایی، ریشه در زمینه‌ی

بومی، فرهنگ کاربران، و ارزش‌های جمعی داشته باشد. پردیس ملت با درنظر گرفتن موقعیت مکانی در بوستان ملت، بافت شهری، و شکل توپوگرافی زمین، از این اصل بهره‌مند است. ساختمان نه در تضاد با زمین، بلکه در امتداد آن طراحی شده و به‌جای سلطه بر منظر، بخشی از آن به شمار می‌رود.

۳. معماری پایدار در پیوند این دو نگرش

زمانی که این دو رویکرد در طراحی پایدار به‌طور هم‌زمان لحاظ شوند، نتیجه فضایی است که هم از نظر فرمی و ساختاری واجد انسجام باشد (دیدگاه آرنه‌ایم) و هم از نظر معنا و تجربه زیست‌فرهنگی، عمیق و قابل‌ادراک (دیدگاه گروسر). چنین تلفیقی نه‌فقط نظری، بلکه در عمل نیز میسر است. پردیس ملت نمونه‌ای گویا از این هم‌افزایی است:

از یک‌سو، ساختار بصری آن خواناست، تعادل در فرم‌ها و ریتم در حرکت فضایی به چشم می‌خورد. از سوی دیگر، زمینه‌گرایی فرهنگی آن در عدم اغراق، تناسب با طبیعت پارک، مقیاس انسانی، و استفاده از مصالح بومی و بی‌تکلف قابل مشاهده است. در این فضا، زیبایی محصول ساختار است، نه تزئین؛ و معنا، برخاسته از ارتباط با محیط است، نه انتزاع محض. این رویکرد مشترک را می‌توان در هنرهای تجسمی معاصر با رویکرد محیطی نیز مشاهده کرد. آثار هنری محیط‌محور معاصر نیز غالباً در تلاش‌اند تا از زیبایی بصری صرف عبور کرده و مخاطب را در سطح فرهنگی، حسی، و تفسیری درگیر کنند. در این نوع هنر، فرم و زمینه، پیام و تجربه، در یک کل منسجم عمل می‌کنند؛ دقیقاً همان‌الگویی که در معماری پایدار موفق می‌تواند پدید آید.

۴. راهبردی برای طراحی معاصر

تلفیق آرای آرنه‌ایم و گروسر، نه‌فقط تحلیلی نظری، بلکه راهبردی عملی برای طراحی در عصر بحران‌های زیست‌محیطی، بی‌هویتی شهری، و ازهم‌گسیختگی اجتماعی به‌شمار می‌رود. چنین طراحی‌ای، از زیبایی به‌مثابه «ارتباط» سخن می‌گوید: ارتباط میان انسان و فضا، میان گذشته و حال، میان فرم و فرهنگ. در معماری‌ای که مبتنی بر این دو دیدگاه باشد:

- زیبایی هم‌زمان حسی و معنایی است؛
 - ساختار بصری، منسجم و دارای منطق ادراکی است؛
 - زمینه فرهنگی، عامل جهت‌دهنده معنا و تجربه است؛
 - پایداری، نه‌فقط معیار زیست‌محیطی، بلکه وجهی از زیبایی‌شناسی محیطی است
- در نهایت می‌توان گفت که هم‌افزایی میان زیبایی‌شناسی ساختاری (آرنه‌ایم) و زمینه‌مند (گروسر)، بنیانی غنی برای تحلیل و طراحی معماری پایدار با هویت فرهنگی فراهم می‌آورد. این تلفیق، معماری را از عملکرد صرف یا فرمالیسم انتزاعی دور کرده و به ساحت تجربه‌محور، معنا‌ساز و انسانی وارد می‌سازد. نمونه‌هایی مانند پردیس ملت نشان می‌دهند که این هم‌افزایی نه‌تنها ممکن، بلکه واجد ظرفیت‌های نوآورانه برای خلق فضاهایی پایدار، زیبا، و فرهنگی است.

نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی میان معماری پایدار و هنرهای تجسمی معاصر با تمرکز بر نظریه زیبایی‌شناسی محیطی، ما را به درکی عمیق‌تر از چیستی زیبایی در عصر معاصر می‌رساند؛ عصری که در آن، زیبایی نه صرفاً ویژگی‌ای فرمی و بصری، بلکه تجربه‌ای حسی، زمینه‌مند و چندلایه تلقی می‌شود. در این رویکرد، زیبایی نه در تقارن

یا تزئین، بلکه در رابطه معنادار میان انسان، فضا، و محیط پیرامون تحقق می‌یابد. این تحول، نه تنها در قلمرو هنرهای تجسمی، بلکه در معماری پایدار نیز نمود یافته است؛ به‌ویژه آنجا که طراحی به‌جای برجسته‌سازی فرم، به تجربه کاربر، ارتباط با زمینه و اصول اکولوژیکی متعهد می‌شود. در تحلیل سه‌سطحی ارائه‌شده در این مقاله، تلاش شد تا از سه منظر مکمل - یعنی ادراک حسی، ساختارهای بصری - معنایی، و مبانی نظری زیبایی‌شناسی - ساختار تحلیلی پایداری فضاها تبیین گردد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اصول نظری زیبایی‌شناسی محیطی به‌خوبی می‌توانند مبنایی برای ارزیابی کیفی فضاهای معماری معاصر باشند؛ به‌ویژه آثاری که با هویت فرهنگی، خوانایی ساختاری، و پایداری محیطی درهم‌تنیده شده‌اند. یکی از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، تأکید بر جایگاه ادراک حسی در تولید معناست. در هر دو حوزه معماری و هنرهای محیطی، مخاطب صرفاً تماشاگر نیست، بلکه بخشی فعال از فرایند زیبایی‌شناسی است. این تحول، ادراک زیبایی را از مرحله مشاهده صرف به مرحله تجربه زیسته ارتقا می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، زیبایی هنگامی عمیق و ماندگار می‌شود که از مسیر تجربه حواس پنج‌گانه و حافظه فرهنگی عبور کرده و به سطحی از آگاهی فضایی برسد. در نمونه موردی پردیس سینماگالری ملت، این اصل به‌خوبی تحقق یافته است؛ طراحی فضاهای باز، نور طبیعی، مصالح بی‌تکلف، و ارتباط ارگانیک با محیط پارک، همگی در خدمت تجربه‌ای چندحسی، آرامش‌بخش و معنادار هستند. نتیجه دیگر پژوهش، بیانگر ضرورت پیوند میان ساختار و معنا در طراحی پایدار است. بر اساس دیدگاه آرناهم، ساختار بصری زمانی زیباست که منسجم، تعادلیافته، و گشتالتی باشد. این معنا در طراحی معماری نیز صدق می‌کند؛ یعنی فرم باید از عملکرد جدا نباشد، و اجزا باید در یک نظام فضایی منظم و مکمل با هم تعامل کنند. در پردیس ملت، خطوط منحنی، سیالیت فضایی، و یکپارچگی بصری، از سازوکارهایی هستند که این انسجام ساختاری را در سطح ادراک مخاطب ممکن می‌سازند. از سوی دیگر، تحلیل مفاهیم گروسر نشان می‌دهد که زیبایی در خلأ اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در پیوند با زمینه تاریخی، بافت اجتماعی، و هویت فرهنگی به وجود می‌آید. زیبایی باید «در بستر» رخ دهد، نه در برابر یا بی‌توجه به آن. پردیس ملت با درک و احترام به زمین، منظر و حافظه جمعی پارک ملت، تلاش کرده تا به‌جای یک نماد انتزاعی، به بخشی از تجربه شهری بدل شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

خلاصه مبسوط

Extended Abstract

The contemporary discourse on aesthetics in architecture and the visual arts has shifted markedly from classical formalism to an experiential, contextual, and environmentally embedded understanding of beauty. This transformation parallels the rise of environmental aesthetics, an interdisciplinary framework enabling integrated analysis of visual, sensory, ecological, and cultural dimensions of spatial experience. Within this conceptual evolution, sustainable architecture emerges as a domain in which aesthetic experience becomes inseparable from environmental responsiveness, cultural coherence, and perceptual engagement. The theoretical foundations of this study draw on the structuralist visual perception theories of Rudolf Arnheim, who emphasizes holistic perceptual organization and equilibrium in the built environment (12, 13), and on the contextual, ethical, and meaning-based aesthetics of Karl Groos, whose work foregrounds cultural embeddedness and environmental responsibility. The convergence of these theories creates a conceptual matrix for rethinking beauty in sustainable design as a multidimensional phenomenon grounded in structural coherence, sensory immersion, ecological ethics, and cultural continuity. Building on the broader sustainability discourse, which defines sustainable development as meeting present needs without compromising future generations (2), this study highlights how sustainable architecture—exemplified in prominent works addressing ecological efficiency, cultural legibility, and sensory quality—moves beyond instrumental performance to generate holistic experiences aligned with environmental aesthetics and supported by contemporary aesthetic scholarship (3-10). This theoretical synthesis thus establishes the foundation for a comparative evaluation of sustainable architecture and contemporary visual arts, with the Mellat Cineplex Gallery Campus serving as a case through which the principles of environmental aesthetics are physically and experientially manifested.

Methodologically, the study adopts a qualitative, descriptive-analytical, and comparative approach grounded in environmental aesthetics as a conceptual framework. The theoretical stage involves extracting key principles from Arnheim and Groos to define analytical indicators such as visual coherence, sensory experience, contextual embeddedness, and ecological responsiveness. Subsequent phases examine the Mellat Cineplex Gallery Campus as an architectural case representative of sustainable, culturally situated, and aesthetically integrated design. The selection of this site—situated within Tehran's Mellat Park—enables a deep exploration of how architectural form, materiality, sensory experience, and environmental integration collectively embody theoretical principles. Direct observation, interpretive analysis, and textual examination are employed to evaluate the project at three levels: (1) visual structure, including form, rhythm, material coherence, and spatial legibility aligned with Gestalt perception; (2) semantic structure, including meaning, cultural resonance, and place identity as emphasized in contextual aesthetics; and (3) ecological structure, including energy strategies, climatic adaptation, and environmental harmony. Comparative references to environmental and land-art practices help map conceptual alignments between sustainable architecture and ecological visual arts, strengthening the analytical rigor of the study. Through this triangulated methodology, the research situates Mellat Cineplex within a wider aesthetic-environmental discourse that includes theoretical, perceptual, and ecological dimensions.

The analytical findings reveal a profound alignment between the Mellat Cineplex Gallery Campus and the core tenets of environmental aesthetics. At the visual-structural level, the building embodies Arnheim's principles of perceptual coherence through its fluid geometry, balanced forms, rhythmic transitions, and unified material palette. The use of exposed concrete, transparent surfaces, and diffused natural light supports perceptual continuity and invites multi-sensory engagement, enabling users to experience the space as an integrated whole rather than as fragmented compartments. These qualities resonate strongly with Gestalt theories of visual balance and structural order, wherein beauty emerges from the holistic organization of spatial elements. The building's curved lines, flowing circulation, and continuous ramps further activate perceptual dynamism, aligning aesthetic experience with bodily movement and temporal perception. At the semantic level, Groos's contextual aesthetics are reflected in the project's alignment with its setting: the low-profile massing, horizontal emphasis, and reflective façade allow the structure to harmonize with the natural and cultural environment of Mellat Park rather than dominate it. This contextual responsiveness enhances the sense of place, cultural continuity, and environmental respect—qualities central to Groos's aesthetic philosophy. The architecture thus becomes a medium of dialogue between built form, natural landscape, and cultural meaning.

Ecologically, the building demonstrates a synthesis of sustainability strategies and aesthetic intentionality. The orientation of the structure for optimal daylighting, the integration of natural ventilation, the preservation of surrounding vegetation, and the interplay between open, semi-open, and enclosed spaces reveal an ecological ethic consistent with environmental aesthetics. Unlike approaches in which sustainability features operate independently from aesthetic expression, Mellat Cineplex weaves ecological strategies into its formal and experiential identity. Natural light becomes an aesthetic medium; energy-saving materials become textural contributors; and landscape integration becomes a semantic dimension of beauty. These ecological strategies align with contemporary sustainability theories emphasizing regenerative design, biophilic integration, and ethical responsiveness (4, 5, 11). As a result, the project exemplifies how ecological functionality can deepen rather than diminish aesthetic richness, creating spaces where environmental awareness is felt intuitively through sensory experience.

A comparative analysis with contemporary visual arts—particularly environmental and ecological art—further situates the Mellat Cineplex within a broader aesthetic paradigm. Like works of land art and environmental installation, the building engages viewers through sensory immersion, temporality, spatial dialogue, and contextual presence. Both sustainable architecture and ecological arts prioritize experiential depth over visual ornamentation, foregrounding processes such as movement, discovery, material authenticity, and environmental change. In environmental art, beauty arises through interaction between artwork, viewer, and landscape; similarly, in Mellat Cineplex, beauty emerges from the synergy of form, nature, and embodied perception. Shared analytical indicators include sensory participation, contextual meaning, visual-structural coherence, and ecological embeddedness, indicating that sustainable architecture and contemporary visual arts operate within parallel conceptual territories framed by environmental aesthetics. This affinity supports the broader theoretical argument that environmental aesthetics provides a coherent, interdisciplinary lens for interpreting spatial and artistic practices that transcend traditional aesthetic boundaries.

Ultimately, the study offers a unified theoretical and analytical model demonstrating how sustainable architecture, when informed by environmental aesthetics, can achieve an integrated beauty grounded in perception, meaning, and ecology. By synthesizing Arnheim's structural aesthetics with Groos's contextual and ethical frameworks, the research highlights how sustainable design can simultaneously activate perceptual harmony, cultural resonance, and ecological responsibility. The Mellat Cineplex Gallery Campus exemplifies this synthesis through its coherent visual identity, meaningful contextual alignment, and environmentally responsive design strategies, offering a paradigmatic case of how contemporary architecture

can embody environmental aesthetics at multiple levels. This model also illuminates broader implications for design disciplines, suggesting pathways for integrating sensory experience, cultural identity, and ecological ethics into the creation of aesthetically compelling and environmentally sustainable spaces.

References

1. Carroll N. The Philosophy of Art: A Contemporary Introduction. Tehran: Iranian Academy of the Arts; 2013.
2. Ott B, McIver Lopes D. Encyclopedia of Aesthetics. Tehran: Matn; 2014.
3. Collinson D. Aesthetic Experience. Tehran: Iranian Academy of the Arts; 2009.
4. Dewey J. Art as Experience. Tehran: Qoqnoos; 2012.
5. Dufrenne M. The Phenomenology of Aesthetic Experience. Tehran: Varā; 2017.
6. Gaut B. A Dictionary of Aesthetics. Tehran: Māhī; 2016.
7. Ja'farīhā R. Aesthetics of Urban Landscape, Emphasizing the Views of Islamic Thinkers. Qazvin: Academic Center for Education, Culture and Research (Jahad-e Daneshgahi); 2017.
8. Levinson J. The General Problems of Aesthetics. Tehran: Matn; 2011.
9. Levinson J. Aesthetics of the Arts. Tehran: Iranian Academy of the Arts; 2013.
10. Ness JL. The Evaluative Mental Image of the City. Tehran: Ārmānshahr; 2014.
11. Winters E. Aesthetics and Architecture. Aesthetics and Architecture. Tehran: Naqsh-e Jahān; 2017.
12. Arnheim R. The Forces of Visual Perception in Architecture. Tehran: SAMT; 2013.
13. Arnheim R. Art and Visual Perception. Tehran: SAMT; 2013.